

# فردوسی، شاهنامه و سلطان بزرگ خراسان محمود غزنوی

«پژوهشی مختصر بخاطر آگاهی و معلومات دقیقتری بی بی سی فارسی و صادق صبا»

(اصلاح)



سالهای پهلانی دوره سلطانی، خراسان گرفتار آشوب های چندی بود تا آن که محمود غزنوی به سال (سه صد و هشتاد و هفت) بر آن تسلط یافت و آرایش برقرار شد.

حضور محمود برای فردوسی، نیدامن و امان بود و به همین دلیل او را فریادون بیدار دل نامید:

فریادون بیدار دل زنده شد

نمان وز زمین پیش او بنده شد.

افسانه و جعل و دروغ های فراوانی را درباره شاهنامه و فردوسی گفته اند. بی پایه بودن بیشتر این افسانه ها به آسانی با بهره گیری از بین مایه های تاریخی یا با بهره گیری از سروده های شاهنامه روشن می شود.

از جمله ی این دروغ بافی ها یکی هم :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

در نسخه های کهن تر شاهنامه این بیت چنین آمده است:

من این نامه فرخ گرفتم به فال بسی رنج بردم به بسیار سال.

بزرگ نمایی و بزرگ سازی دیگری میتوان از ایران نام برد و در نسخه های شاهنامه این نام خیلی زیاد و زیاد گنجانیده شده است و باری در جای خواننده بودم :

هر که تاریخ را بخواند هیچ ارتباطی بین آریا و ایران و تمدن با شکوه سومریان پیدا نمی کند اگر هم پیدا کنند نمی تواند بگوید چون مردم بدوی آریایی با آمدن بهاین فلات که متعلق به هیچ کس نیست تمدن های با شکوه سومری را مورد حمله و تاخت قرار دادند که متاسفانه ایرانی های به ظاهر روشن فکر به صورت عمدی این واقعه را پنهان می کنند و در سطر تاریخ و ادبیات منطقه هر چه که خوب است می گویند از ایران است ، خوب است که بشر تمام وقایع را ثبت می کند اگر هم نمی کرد حتما می گفتند ادیسون و دانشمندان بزرگ جهان ایرانی هستند.

روزنامه اطلاعات در مقاله ی مینویسد:

تا اوایل قرن بیستم، مردم جهان کشور ما را با نام رسمی "پارس یا پرشین" می شناختند، اما در دوران سلطنت رضاشاه حلقه ای از روشنفکران باستان گرا مانند سعید نفیسی، محمد علی فروغی و سید حسن تقی زاده با حمایت مستقیم رضاشاه گردهم آمدند که نام کشور را رسماً به "ایران" تغییر داده و به این منظور اقداماتی انجام دادند. .. "سعید نفیسی" از مشاوران نزدیک رضاشاه به وی پیشنهاد کرد نام کشور رسماً به "ایران" تغییر یابد، این پیشنهاد در آذر ماه 1313 شمسی رنگ واقعیت به خود گرفت.

حتا در بسا موارد زندگی ، از جهات گوناگون ، سال تولد، سال مرگ، مقدار سن، محل تحصیل، چگونگی تحصیل، رشته های تحصیلی، نام و هویت استادان، و تهیه ی شاهنامه و حضور فردوسی به دربار غزنه... یا مجهولند و یا اختلاف جدی بین پژوهشگران وجود داشته و آنها را در غباری از ابهام فرو برده است. به رسد به اینکه تعدادی کورذهانه اختلاف سلطان غزنه و فردوسی را رنگ و بوی مذهبی داده و فردوسی را شیعه معرفی نموده اند.

حسن راشدی در مورد دست برد و جعل نگاری تعداد دانشمندان بی دانش در فدراسیون فرهنگی تورکان افغانستان مینویسد: آر تیرمالارلا بورادا کنیریریك بنا به نوشته مجله فردوسی، چندی است آقای فریدون جنیدی فردوسی شناس و شاهنامه پژوه. باصطلاح انقلابی در شاهنامه پدید آورده است.

وی تصمیم گرفته است اشتباهات فردوسی را در سرودن شاهنامه با ۶۰ هزار بیت، اصلاح کرده و ۳۰ هزار بیت از ۶۰ هزار بیت این سروده را که شامل مدح سلطان محمود غزنوی و دیگر ابیات کم مایه است را دور ریزد و شاهنامه ایی در شان و شوکت حکیم طوس ارائه دهد.

بنا به اعتقاد فریدون جنیدی ۳۰ هزار بیتی که ایشان از شاهنامه برداشته است نمی تواند سروده حکیم ابوالقاسم فردوسی باشد و به احتمال زیاد توسط "مودود" نوه سلطان محمود و جهت تعریف و تمجید از پدر بزرگش به شاهنامه افزوده شده است ؛ لکن ادعای استاد بزرگ آقای فریدون جنیدی را حتی شاگردانش ( که آنها نیز شاگردانی را تربیت کرده اند ) هم قبول ندارند، چرا که معتقد هستند در هیچ منبع ادبی- تاریخی دخ قرن گذشته بعد از فردوسی و توسط هیچ شاعر و محققى از اینکه فردوسی در سرودن شاهنامه ۳۰ هزار بیت و یا حتی کمتر از ۶۰ هزار بیت شعر گفته باشد اشاره ای نشده است

شاگردان جنیدی که فردوسی پرستان و شاهنامه دوستان قهارى هم هستند از اینکه چه در منابع ده قرن گذشته و از نزدیکترین زمان به فردوسی، تا فردوسی پژوهان سرشناس متاخر غرب چون ژول مول، ژول شامپیون، کنت لولوف،

وولف، آته، لیدن، روکرت، ادوارد براون، و بسیاری دیگر از فردوسی شناسان داخلی و خارجی هرگز شبیه ای در ۶۰ هزار بیت بودن شاهنامه نداشته اند، کار استاد خود را خطای بزرگ ادبی دانسته و اشتباه ایشان را موجب خوشحالی باصطلاح پان ترکها، پان عربها، و پان کردها می دانند...

البته طبیعی است شاهنامه پرستان، شوونیسیم فارس و باستانگراییانی از این دست که مقام فردوسی را تا بلندترین مرتبه ممکن و تا درجه عاری از خطا و تمایلات انسانی می رسانند هرگز انتظار ندارند چنین موجود عاری از خطا و لغزش مدح چنین "چاپلوسانه" ای از سلطان محمود غزنوی نماید!

... از فردوسی گرفته تا عنصری، عسجدی، منوچهری دامغانی، فرخی سیستانی، مسعود سعد سلمان، سنایی غزنوی، انوری ابیوردی، جمال الدین اصفهانی، اثیرالدین اخسیکتی، امیر خسروی، سعدی و حافظ شیرازی، فخرالدین عراقی و دیگر فارسی سرایان، همه و همه مداح سلاطین ترک و مغول بودند و به همین خاطر هم هست که زبان فارسی به زبان دری، یعنی زبانی که در دربار سلاطین و پادشاهان برای تعریف و توصیف از آنها مورد استفاده قرار می گرفته مشهور شده است...

نسخه های ذیل شاهنامه تاحدودی مورد تاهید است: تلاش حمدالله مستوفی در تصحیح شاهنامه در قرن هشتم و شاهنامه بایسنغری در قرن نهم هجری، اولین تصحیح شاهنامه در کلکنه صورت گرفت و بار اول به شکل ناقص در ۱۱۹۰ شمسی (توسط ماثیو لمسدن) و بار دوم به طور کامل در ۱۲۰۸ (به تصحیح ترنر ماکان انگلیسی) منتشر شد. از مصححین بعدی شاهنامه می توان از ژول مول فرانسوی، وولرس و لاندوئر هالندی، ی. ا. برتلس روس، نام برد.

سلطان محمود غزنوی، سومین شاه سلسله غزنویان از سال (سه صد و هشتاد و هفت ق) پس از شکست دادن برادرش اسماعیل، حکومت را به دست گرفت و با غلبه بر امیران صفاری، سامانی، آل بویه، آل زیار و خوارزمشاهیان بر شمال و شرق ایران آن روز استیلا یافت. سلطان محمود غزنوی به تدریج سرزمین های بیشتری را ضمیمه قلمرو خود نمود. او دوازده بار به سرزمین هندوستان لشکرکشی کرد اما سرانجام پس از سی و چهار سال سلطنت، در غزنین درگذشت. سلطان محمود غزنوی، اولین پادشاه مستقل و بزرگترین فرد خاندان غزنوی است که به دلیری و بی باکی و کثرت فتوحات و شکوه دربار در تاریخ، بسیار مشهور شده است. غزوات وی در هند و ایران و غنائمی که از آن جا آورده، اجتماع علما و شعرا در دستگاه او و اشعار و کتبی که به نام او ترتیب یافته بود، نام سلطان محمود غزنوی را در اطراف عالم، معروف کرده است. افرادی همانند عنصری بلخی، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی، کسای مروزی و غضایری رازی و نیز فردوسی طوسی از شاعران دربار او بودند. همچنین از علمای دستگاه محمودی، هیچ کس جلیل القدرتر از ابوریحان بیرونی نیست.

سلطان محمود غزنوی به تدریج سرزمین های بیشتری را ضمیمه قلمرو خود نمود. او دوازده بار به سرزمین هندوستان لشکرکشی کرد اما سرانجام پس از سی و چهار سال سلطنت، در غزنین درگذشت.

سلطان محمود غزنوی، اولین پادشاه مستقل و بزرگترین فرد خاندان غزنوی است که به دلیری و بی باکی و کثرت فتوحات و شکوه دربار در تاریخ، بسیار مشهور شده است. غزوات وی در هند و ایران کنونی غنائمی که از آن جا آورده، اجتماع علما و شعرا در دستگاه او و اشعار و کتبی که به نام او ترتیب یافته بود، نام سلطان محمود غزنوی را در اطراف عالم، معروف نمود. افرادی همانند عنصری بلخی، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی، کسای مروزی و غضایری رازی

، فردوسی طوسی ... از شاعران دربار او بودند. همچنین از علمای دستگاه محمودی، هیچ کس جلیل‌القدرتر از ابوریحان بیرونی نبوده است.

فردوسی زمانی کتابش را به سلطان محمود غزنوی تقدیم کرد، چشمداشت صله و کمک از او داشت. گفته‌اند که او با این که دهقان زاده بود و ثروتمند، اما آن گونه که خود می‌گوید، در این اواخر به درویشی و فقر افتاده بود:

همی چشم دارم بدین روزگار  
که دینار یابم من از شهریار  
که تا روز پیری مرا بر دهد  
بزرگی و دینار و افسر دهد  
که باشد به پیری مرا دستگیر  
خداوند شمشیر و تاج و سریر.

نتیجه آن شد که فردوسی از سوی سلطان محمود، طرفی نسبت و در آخرین اشعار خود سوگمندها چنین سرود:

سی و پنج سال از سرای سپنج  
بس رنج بردم به امید گنج  
چو بر باد دادند رنج مرا  
نبد حاصلی سی و پنج مرا  
کنون عمر نزدیک هشتاد شد  
امیدم به یکباره بر باد شد.

نوشته‌اند که فردوسی پس از آن که از محمود ناامید شد، هجونهایی درباره او سرود و وی را سخت نکوهش کرد. کسانی از محققان در این که این هجونه از فردوسی باشد، تردید کرده‌اند.

نظامی گوید که در راه بازگشت از هندوستان سلطان را دشمنی بود که حصارى استوار داشت. سلطان پیامی برای وی فرستاد که تسلیم شود و هنگامی که پیک او باز میگشت از وزیرش پرسید: «چه جواب داده باشد؟». وزیر گفت:

اگر جز به کام من آید جواب  
من و گرز و میدان و افراسیاب.

این بیت شاه را به یاد شاعر دل‌شکسته انداخت و هنگامی که به پایتخت آمد، بنا به نوشته نظامی عروضی شصت هزار دینار برای فردوسی فرستاد، اما نوشداروی او هنگامی رسید که سهراب مرده بود و «جنازه فردوسی را به دروازه رزان بیرون همی بردند».

فردوسی از کار خویش بهره مادی نبرد، اما اثر وی به طور شگفت‌آوری در میان توده‌های مردم باقی مانده و از آن روزگار تاکنون موقعیت خود را حفظ کرده است.

دردولت غزنوی، برای حمایت از علم و فرهنگ کارهای بزرگی صورت گرفت. می‌گویند که سلطان محمود غزنوی در دربار خود، یک دیوان ویژه شاعران ایجاد کرد و در سفرهایش، چهارصد شاعر حضور داشتند. به هر روی، تنها شرایط مساعد موجود در درگاه می‌توانست کسانی مانند عنصری بلخی، فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی را فراهم آورد.

در دربار غزنه شاعران بیشماري بوده اند و از جمله ميتوان از فرخي ناميرد که بيشتر اشعارش ستايش شاهان غزنوي است و از اين جهت، در ميان بيشترين شاعران، شاخص است. در عين حال، شعر او، در مقايسه با شاعران پيشين، شعري پيشرفته و پختهتر است. او به ويژه در قصيده سرايي آن هم با زباني ساده روان، مهارتي ستودني دارد. او به سال چهارصد و بيست و نو درگذشت. از وي نه هزار بيت به يادگار مانده که به چاپ رسیده است. شاعر برجسته ديگر دربار غزنوي، ابو القاسم حسن بن احمد عنصری بلخي (چهارصد و سي و يک) است. شاهدديم که ادبيات پارسي تا اين زمان در خراسان و سيستان و ماوراء النهر جاي دارد. وي در دربار محمود به جايگاه والايي رسيد و ثروت زيادي از راه ستايش امير محمود و ساير کارگزاران دولت غزنوي به دست آورد.

عنصري شاعري عالم و آگاه بوده و به دليل آشنائيش با اندیشه هاي علمي و فلسفي رايج، بخشي از آن مطالب را در اشعار خویش آورده است. بسياري از اشعار وي از ميان رفته و در حدود دو هزار بيت از او برجاي مانده است.

## ستايش سلطان محمود در شاهنامه، سند محکمی بر بنیادی دوغلویمان و جعل کاران تاریخ و مخصوص دست اندرکاران بی بی سی فارسی:

جهان آفرين تا جهان آفرید  
چنين مرزبانى نيامد پديد  
چو خورشيد بر چرخ بنمود تاج  
زمين شد به کردار تابنده عاج  
چه گويم که خورشيد تابان که بود  
کزو در جهان روشنايی فزود  
ابوالقاسم آن شاه پيروز بخت  
نهاد از بر تاج خورشيد تخت  
ز خاور بياراست تا باختر  
پديد آمد از فر او کان زر  
مرا اختر خفته بيدار گشت  
به مغز اندر اندیشه بسيار گشت  
بدانستم آمد زمان سخن  
کنون نو شود روزگار کهن  
بر اندیشه ی شهریار زمين  
بخفتم شبي لب پر از آفرين  
دل من چو نور اندر آن تيره شب  
نخفته گشاده دل و بسته لب  
چنان دید روشن روانم به خواب  
که رخشنده شمعی برآمد ز آب

همه روی گیتی شب لاژورد  
از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد  
در و دشت برسان دیبا شدی  
یکی تخت پیروزه پیدا شدی  
نشسته برو شهریاری چو ماه  
یکی تاج بر سر به جای کلاه  
رده بر کشیده سپاهش دو میل  
به دست چپش هفتصد ژنده پیل  
یکی پاک دستور پیشش به پای  
بداد و بدین شاه را رهنمای  
مرا خیره گشتی سر از فر شاه  
وزان ژنده پیلان و چندان سپاه  
چو آن چهره‌ی خسروی دیدمی  
ازان نامداران بیرسیدمی  
که این چرخ و ماهست یا تاج و گاه  
ستارست پیش اندرش یا سپاه  
یکی گفت کاین شاه روم است و هند  
ز قنوج تا پیش دریای سند  
به ایران و توران ورا بنده‌اند  
به رای و به فرمان او زنده‌اند  
بیاراست روی زمین را به داد  
بپردخت ازان تاج بر سر نهاد  
جهاندار محمود شاه بزرگ  
به آبشخور آرد همی میش و گرگ  
ز کشمیر تا پیش دریای چین  
برو شهریاران کنند آفرین  
چو کودک لب از شیر مادر بشست  
ز گهواره محمود گوید نخست  
نپیچد کسی سر ز فرمان اوی  
نیارد گذشتن ز پیمان اوی  
تو نیز آفرین کن که گوینده‌ای

بدو نام جاوید جوینده‌ای  
چو بیدار گشتم بجستم ز جای  
چه مایه شب تیره بودم به پای  
بر آن شهریار آفرین خواندم  
نبودم درم جان برافشاندم  
به دل گفتم این خواب را پاسخ است  
که آواز او بر جهان فرخ است  
بر آن آفرین کو کند آفرین  
بر آن بخت بیدار و فرخ زمین  
ز فرش جهان شد چو باغ بهار  
هوا پر ز ابر و زمین پرنگار  
از ابر اندر آمد به هنگام نم  
جهان شد به کردار باغ ارم  
به ایران همه خوبی از داد اوست  
کجا هست مردم همه یاد اوست  
به بزم اندرون آسمان سخاست  
به رزم اندرون تیز چنگ اژدهاست  
به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل  
به کف ابر بهمن به دل رود نیل  
سر بخت بدخواه با خشم اوی  
چو دینار خوارست بر چشم اوی  
نه کند آوری گیرد از باج و گنج  
نه دل تیره دارد ز رزم و ز رنج  
هر آنکس که دارد ز پروردگان  
از آزاد و از نیکدل بردگان  
شهنشاه را سر به سر دوستوار  
به فرمان بیسته کمر استوار  
نخستین برادرش کهتر به سال  
که در مردمی کس ندارد همال  
ز گیتی پرستنده‌ی فر و نصر  
زید شاد در سایه‌ی شاه عصر

کسی کش پدر ناصرالدین بود  
سر تخت او تاج پروین بود  
و دیگر دلاور سپهدار طوس  
که در جنگ بر شیر دارد فسوس  
ببخشد درم هر چه یابد ز دهر  
همی آفرین یابد از دهر بهر  
به یزدان بود خلق را رهنمای  
سر شاه خواهد که باشد به جای  
جهان بی‌سر و تاج خسرو مباد  
همیشه بماناد جاوید و شاد  
همیشه تن آباد با تاج و تخت  
ز درد و غم آزاد و پیروز بخت  
کنون بازگردم به آغاز کار  
سوی نامه‌ی نامور شهریار .

## فردوسی و شاهنامه



شاهنامه فردوسی مجموعه ای از داستانهای ملی و تاریخ باستانی پادشاهان قدیم و پهلوانان بزرگ  
سرزمین ماست که کارهای پهلوانی آنها را همراه با فتح و ظفر و مردانگی و شجاعت و دینداری



توصیف می کند . فردوسی پس از آنکه تمام وقت خود را صرف ساختن چنین اثر گرانبهایی کرد ، در پایان آن را به سلطان محمود غزنوی عرضه داشت ، تا شاید از سلطان محمود صله و پاداشی دریافت نماید و باعث ولایت خود شود. سلطان محمود هم نخست وعده داد که شصت هزار دینار به عنوان پاداش و جایزه به فردوسی بپردازد. ولی اندکی بعد از تصمیم خود منصرف گردید و فردوسی و فردوسی ازین تصمیم سلطان محمود رنجیده خاطر شد و از غزنی که پایتخت غزنویان بود بیرون آمد و مدتی را در سفر بسر برد و سپس به زادگاه خود بازگشت.

اگر مرگ داد است بی داد چیست  
زمرگ این همه بانگ و فریاد چیست  
از این راز جان تو آگاه نیست  
وزین پرده اندر، تو را راه نیست  
همه تا در آز، رفته فراز  
به کس در نشد، این در آز باز  
به رفتن اگر بهتر آیدت جای  
گر آرام گیری به دیگر سرای  
نخستین به دل، مرگ بستایدی  
دلیر و جوان خاک نپساودی  
...در این جای رفتن به جای درنگ  
بر اسب قضا گر کشد مرگ تنگ  
چنان دان که داد است و بی داد نیست  
چو داد آمدست جای فریاد نیست  
جوانی و پیری به نزد اجل  
یکی دان چو دین را نخواهی خلل  
دل از گنج ایمان گر آگنده ای  
تو را خامشی به، که تو بنده ای...

در حدود یکهزارسال پیش از امروز در خراسان کودکی پا بعرصه وجود گذاشت که در تقدیر و قسمت وی رقم زده شده بود تا نام خود و ملت خویش را در جهان جاویدان گرداند و افتخارات ملت کهنسال خود را زنده کند و خود و اثرش از نامداران و برجسته گان جهان بحساب آیند. آن کودک ابوالقاسم حسن فرزند اسحق شرف شاه و تخلص اش " فردوسی" و آن اثر جاویدان و فنا نا پذیر حماسه ملی خراسانیان شاهنامه است که شاهکار شعر و ادب دری در جهان بشمار می آید. فردوسی علوم متداول عصر را در نزد علمای روستای طوس بیا موخت و بعد از تحصیل و سواد در دانش های مختلف عصر و زمانش به تحقیق و تدبیر پرداخت . چون شخص متفکرو تیز هوش بود بعد از مطالعه هر نوع آثار به تفکر می

پرداخت . قبل از فردوسی بسیاری از شاعران دیگر تیز به سرایش شاهنامه پرداخته بودند که از جمله یکی آن دقیقی بلخی بود که آنرا به آخر رسانده نتوانست و کشته شد. فردوسی دنباله کار او را ادامه داد و از جمله هزار بیت آنرا در شاهنامه آورد و از اوبه سپاس و احترام یاد کرده ، فردوسی برای اتمام شاهنامه به جمع آوری اسناد و ماخذ پرداخت و یکی از ماخذ بسیار معتبر آن شاهنامه ابو منصورى است که قسمت بزرگ داستان ها را از آن گرفته و به نظم در آورده است. فردوسی بکمک موبدان و دهقانان زردشتی از متن های پهلوی هم استفاده کرده و از ماخذ های عربی ، پهلوی دری که در آن تاریخ گذشته آریایی ها نوشته شده بود نیز استفاده کرده است. شاهنامه دارای سه بخش است . قسمت اول آن شامل افسانه های حماسی ده پادشاه نخستین وابسته بدوران پیشدایان است. قسمت دوم آن داستان قهرمانی های رستم است و قسمت سوم شاهنامه مربوط بدوران ساسانیان و حوادث تاریخی استیلای اعراب می باشد. همچنان در شاهنامه فردوسی تاثیر اندیشه های جنبش " شعوبیه" نیز بخوبی هویدا است.

آلای برآورده چرخ بلند

چه داری به پیری مرا مستمند

چو بودم جوان برترم داشتی

به پیری مرا خوار بگذاشتی

به جای عنانم عصا داد سال

پراکنده شد مال و برگشت حال.

فردوسی را باید پیشرو کسانی دانست که به آیین زمین روح تازه داده و عظمت تمدن باستانی ما را به جهانیان نشان داده است. بصورت کلی ایده های اساسی شاهنامه فردوسی پاسداری از عدالت ، بلند همتی ، شرافتمند ، بودن ، بر ضد ستم قیام کردن ، میهن پرستی ، جانبداری از زحمتکشان و عدالت خواهی شاهان و غیره می باشد . که در سیما و کرکتر های مثبتی چون :

مزدک . زردشت . فریدون . کاوه . رستم . سیاوش . اسفندیار . رودابه . کتایون . تهمینه .

و سیما های : منفی چون ار جاسب ، سودابه ، افراسیاب ، ضحاک و غیره تمثیل یافته است. فردوسی مدت تقریباً سی تا سی و پنج سال بالای شاهنامه کار کرد و زحمت کشید و بعد از تمام آنرا برای سلطان محمود غزنوی که دربارش مملو از شاعران ، علما و دانشمندان بود پیشکش نمود که متأسفانه از طرف سلطان محمود نواخته نشد. بعداً که سلطان از ارزش شاهنامه و فردوسی آگاه می شود به ندیمان خود دستور میدهد که فوراً اسپان را زر و سیم و طلاى سرخ بار نموده تقدیم شاعر نمایند و شاعر دل آزرده را بحضورش حاضر نمایند . مطابق هدایت سلطان ندیمان وقتی از در ده داخل آن میشود و سراغ فردوسی را میگیرند که متأسفانه می بینند از در دیگر ده مردم جنازه شاعر بزرگ را بدوش گرفته برای تدفین به دیار خاموشان می برند . شاهنامه فردوسی کتابی است در ادبیات دری منحصر بفرد. فردوسی چنان کاخ رفیع آسیب ناپذیر " شاهنامه" را بنیان گذاشته که تا جهان است پاینده و جاویدان خواهد بود. چنانکه خود وی گفته است:

بنا های آباد گردد خراب      ز باران و از تابش آفتاب

پسی افگندم از نظم کاخ بلند      که از باد و باران نیاید گزند

نمیرم ازین پس که من زنده ام      که تخم سخن را پرا گنده ام .

چرا شاهنامه مورد پسند سلطان محمود واقع نشد؟، درست معلوم نیست. بعضی گفته اند که به سبب بدگویی حسودان، فردوسی نزد محمود به بد دینی متهم گشته بود و از این رو سلطان باو بی اعتنائی کرد. ظاهراً بعضی از شاعران دربار سلطان محمود که بر لطف طبع و تبحر فردوسی حسد می بردند خاطر سلطان را مشوب کرده و داستانهای شاهنامه و پهلوانان قدیم را در نظر وی پست و ناچیز جلوه داده بودند. فردوسی از سلطان رنجیده و یک چند در شهرهایی چون هرات، ری و طبرستان متواری بود و از شهری به شهر دیگر میرفت تا آنکه سرانجام در زادگاه خود طوس درگذشت. تاریخ وفاتش را بعضی چهارصدویازده و برخی چهارصدوشانزده هجری قمری نوشته اند.

گویند که چند سال بعد، محمود را بمناسبتی از فردوسی یاد آمد و از رفتاری که با آن شاعر آزاده کرده بود پشیمان گردید و در صدد دلجویی از او برآمد و فرمان داد تا مالی هنگفت برای او از غزنین گسیل دارند و از او دلجویی کنند. اما چنانکه تذکره نویسان نوشته اند، روزی که هدیه سلطان را از غزنین به طوس می آوردند، جنازه شاعر را از طوس بیرون می بردند، از وی جز دختری نمانده بود، زیرا پسرش هم در حیات پدر وفات یافته بود و استاد را از مرگ خود پریشان و اندوهگین ساخته بود.

فردوسی می گوید :

تو این را دروغ و فسانه مدان

به یکسان روش در زمانه مدان

از او هر چه اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز معنی برد.

نخستین کتاب نثر پارسی که به عنوان یک اثر مستقل عرضه شد، شاهنامه ای منثور بود. این کتاب به دلیل آن که به دستور و سرمایه "ابومنصور" فراهم آمد، به "شاهنامه ابومنصوری" شهرت دارد و تاریخ گذشته به حساب می آید. اصل این کتاب از میان رفته و تنها مقدمه آن که حدود پانزده صفحه می شود در بعضی نسخه های خطی شاهنامه موجود است. علاوه بر این شاهنامه، یک شاهنامه منثور دیگر به نام شاهنامه ابوالموید بلخی وجود داشته که گویا قبل از شاهنامه ابومنصوری تألیف یافته است. پس از این دوره در قرن چهارم شاعری به نام دقیقی بلخی کار به نظم در آوردن را شروع کرد. دقیقی بلخی در جوانی به شاعری پرداخت. او برخی از امیران چغانی و سامانی را مدح گفت و از آنها جوایز گرانبها دریافت کرد. دقیقی ظاهراً به دستور نوح بن منصور سامانی مأموریت یافت تا شاهنامه ی ابومنصوری را که به نثر بود به نظم در آورد. دقیقی، هزار بیت بیشتر از این شاهنامه را نسروده بود و هنوز جوان بود که کشته شد (حدود سه صدوشصت و هفت یا سه صدوشصت و نو- ه. ق) و بخش عظیمی از داستانهای شاهنامه ناسروده مانده بود. فردوسی کار ناتمام او را دنبال کرد.

منابع که از آن استفاده گردیده: شاهنامه فردوسی چاپ کمیته دولتی طبع و نشر کابل سال شصت و سه. تارنمای فدراسیون ترکان، پژوهشهای نویسنده در- اصالت، وطندار، دعوت، میهن، صدای افغانستان، وطندار، همایون ...



---

رفقا، دوستان عزیزانم! **وطندار** ! لطفاً نظرات، پیشنهادات، انتقادات، مقاله ها، نوشته ها، مضامین و مطالب

علمی و تحلیلی خود را جهت نشر به ادرس پوست الکترونیکس سایت بفرستید

**admin@vatandar.at**

مدیر مسوول : انجنیر هما یوسفی

صاحب امتیاز : انجنیر نجیب یوسفی

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «وطندار» می باشد



بسته‌گزیده‌های مقالات استاد صباح کلک‌ناید